

## بدبینی در اجتماع

از کوچه‌ای می‌گذشتیم که دیواره‌های کلفت و بلندی داشت و به باغ بزرگی می‌انجامید - چون باران یک ریز می‌بارید . بی‌شبهه هوا خیلی سرد بود و همه بخانه‌هاشان پناه برده بودند و خیابانها و کوچه‌هایی که ما از آنها گذاشتیم کاملاً خالی بود - اما ما سردی هوارا کمتر احساس می‌کردیم یا لاقل بروی خودمان نمی‌آوردیم . ضمیر جمع بکار بردم لازمست نه بگویم چند نفر بودیم : دوفر !

- می‌خواهی چکار کنیم ؟

- نمیدانم .

- حالت خوب نیست ؟

- چرا ، چرا اتفاقاً خیلی خوبم - حالا هم که داریم راه

می‌رویم ، از کارمان که بازماندیم به‌خانه هم که نمی‌توانیم برگردیم .

- راست می‌گویی

- آهای ! سئوالی از مفزم گذشته اگر بتو بگویم عصبانی

نخواهی شد ؟

- نه سئوالت را بکن - اتفاقاً خیلی دلم می‌خواهد که

حرف بزنم .

- بسیار خوب ! تو در زندگی «چشمداشتت» چیست ؟

- « چشمداشت » ؟ منظورت « وصال » است یا فقط

« آرزو » ؟

- مثل اینکه می‌خواهی غافلگیرم کنی ، میدانم .

- تو داری غافلگیرم می‌کنی - سئوال تو خیلی گنگ است

حتی اگر «آرزو» را هم عنوان کنی جواب نمیدهم ، میدانی چرا ؟

برای اینکه هر کس در زندگی خودش آرزوهائی دارد بدراینصورت

تو باید سئوال خودت را دقیق‌تر مطرح کنی .

- خوب ! تو در زندگی در جستجوی «چیزی» هستی ؟

- آری ! همیشه . امانه مثل همه آدم‌ها .

- یعنی تو مافوق فکر بشر فکر می‌کنی ؟

- نه، نه ! به‌هیچ وجه نه ! افکار من بی‌تردید در سطح

پائین‌تری جریان دارد - مثلاً من همیشه در جستجوی « مرض »

- «مرض» ! حالا وقت آن رسیده که من از تو توضیح

بخواهم . اولاً مرض بمعنی عام دوگونه است بدنی ، روحی ، که

هر کدام از این دو بنابه نظر متخصصان و مطلقان انواع مختلف دارد .

ثانیاً مرض همیشه با درد ورنج همراه است . ثالثاً جستن «مرض»

ساده و سهل الوصول است .

— اولاً وثالثاً ترا بی جواب می گذارم . اما ثانیاً تو مطلب و جان کلام همین است : من در جستجوی درد ورنجم .  
— درد ورنج ؟ آیا واقعا تو طعمی از درد ورنج نچشیده‌ای که این چنین در اشتیاق به رسیدن آن مصری ؟  
— چرا ! در زندگی من خلاء زیادی وجود دارد و من می خواهم که این خلاء را احساس نکنم — تنها چیزی که می تواند مرا از آن دور بدارد درد است — آدم وقتی درد می کشد از هر چه که بشود درباره آن فکر کرد غافل می ماند . سؤال تو بیدرتنگ مرا متوجه کمبودهای زندگی من کرد . در حالی که من هیچ نمی خواهم به آنها بیندیشم .

— ... به داخل باغ منظور رسیدیم .

— چه می گفتیم ؟ آها یاد آمد ، تو از حرفهائی که زدم خیلی تعجب کردی نه ؟

— حق باتو ست . تعجب کردم ! به گمان من تو مفهوم «درد» را از مفهوم «اندوه» جدا می دانی حتی ضد هم ! چون می خواهی با «درد» «اندوه» را فراموش کنی اگر اینطور است باید بدانی که این دو مفهوم همیشه باهمند — حتی به عقیده‌ای این دو باهم وهم زمان عارض می شوند .

— نمیدانم ! ولی دلم می خواهد هر چه که بتو گفتم شوخی فرض کنی .

— مثل اینکه در این باغ کسی برای گردش نمی آید

— آری همین طور است ، برخیز برویم ، باران هم انگار

بند آمده .

\*\*\*

من این «دیالوگ» را تماماً نوشتم و علت آن اینست که این نوع بدبینی که علاج درد با درد کردن را تا اندازه‌ای نوتر و دردناکتر تشخیص دادم . حال به بررسی آن می پردازیم :

در اینکه «او» بدبینی است تردیدی نمی شود کرد — پس باید دید که آیا ذاتاً بدبین است ؟ و یا اینکه بدبین شده است . به گمانم هیچکس ذاتاً بدبین و خوش بین خلق نمی شود . صحیح تر آنست که بگویم هر کس استعداد بخصوصی دارد که با پرورش آن بعد هادر زمره يك تیپ قرار می گیرد . در این صورت باید عواملی را که سبب پرورش و رشد استعداد بدبینی و خوش بینی افراد می شود شناخت تا بشود نظری که در صد صحت آن بالا باشد ابراز کرد : می بینیم که این عوامل بسیارند و بر حسب محیط (۱) تمنیات روحی و بدنی

(۱) محیط دو گونه است محیط طبیعی که شامل : آب و هوا ، پستی و بلندی

آب و .. غیره است .

بقیه پاورقی در صفحه بعد

نژاد، ملیت، سن و جنس ... افراد اختلاف و تنوع می‌پذیرند. باین معنی که هر امری در همه کس در همه محیط‌ها، نژادها، ملیت‌ها... یک نوع تاثیر نمی‌کند، ممکن است در یک جهت باشد ولی مسلماً در یک سطح نیست مضاف بر اینکه چه بسا ممکن است تاثیر پذیری و عکس‌العمل افراد کاملاً در دو جهت مخالف باشد ثوری تعادل (۲) حیاتی که اول بار وسیله شاگرد نخبه فرویدکانن Cannon در کتاب خردمندی تن (۳) ارائه شده کاملاً منطقی است، برطبق این ثوری همه تلاش‌هایی که بشر می‌کند برای ایجاد تعادل است ولی این نکته در خور توجه است که نحوه ایجاد تعادل در افراد برحسب تیپ‌ها فرق می‌کند (یکی ممکن است در مقابل یک توهین عصبانی شود و جیغ و داد راه بیندازد، دیگری سکوت اختیار کند و ... دیگری ممکن است به مراجع قانونی شکایت کند).

پس معلوم می‌شود که همه بدبین‌ها یک جور «بدی» را ادراک نمی‌کنند ناچار انواعی دارند که به توضیح مختصر آن اکتفا می‌کنیم:

یکدسته از بدبین‌ها ضعیف و بدی‌را در ورای وجود خویش و در «دیگران» می‌بینند حال ممکن است این دیگران که مراد جامعه است محدود و کوچک باشد مثلاً خانواده فردی که در آن زاده شده و این بدبینی علتی حادثی داشته باشد، چنانکه پدر خانواده ازدواج مجدد کرده و کانون گرم خانواده را برای فرزند به برودت کشانده باشد و یا اینکه جامعه بزرگتر مربوط به شهری باشد که بدبینی فرد نسبت به اهل آن شهر باشد چنانکه اهل آن شهر زیاد مذهبی و فنتاتیگ باشند یا برعکس، و یا جامعه بزرگتر مربوط به کشوری باشد که فرد در آن زندگی می‌کند چنانکه برخلاف امیال و خواسته‌های او اموری در کشور جریان داشته باشد که او قادر نباشد در آنها تصرفاتی کند و یا خود را با آن سازش دهد - در هر سه حالت آنچه که صادق و یکسان است «توقع» از «دیگران» است که چون برآورده نمی‌شود در نتیجه یک روح کینه‌توزی و حرمان نصیب فرد می‌شود. دسته دیگر از بدبین‌ها بدبینی‌شان انحصاری است - یعنی اختصاصی خودشان است، این دسته از این رنج می‌برند و بزرگی دلخوش نیستند که خود را از دیگران کمتر می‌بینند، البته

بقیه پاورقی از صفحه قبل

و محیط اجتماعی که از نظر Emile Durkheim (۱۹۱۷ - ۱۸۵۸) جامعه شناس نامدار فرانسه سه گونه است:

محیط اجتماعی خارجی یا مورفولوژی عمومی که مربوط است به ساختمان و هیئت جامعه، محیط نفوس یا محیط دموگرافی که مربوط است به اندازه و وسعت جامعه، محیط اجتماعی داخلی یا فیزیولوژی که مبتنی است بر یک سلسله نظامات مانند نظام سیاسی، نظام دینی، نظام اقتصادی، نظام اخلاقی.

ممکن است که این کمبود که فروید به Complex تعبیر کرد دو جنبه داشته باشد جسمانی باشد و یاروانی که از بحث در آن باره صرف نظر می کنیم .

دسته دیگر که بیشتر در بین نوابغ علم و فلسفه و هنر دیده می شود بدینی شان صورت وسیع تر و عام تری دارد برای شان سئوالی که مطرح است مربوط است به زندگی . هدف از زندگی چیست ؟ اینهمه تلاش در زندگی برای چیست ؟ در آثار پیشینیان مطالعه می کنند متوسل به هر که و هر چه می شوند که فکر می کنند شاید گره گشای مشکل شان باشد برعکس احساس می کنند که بیهودگی در هر چه که نگاهشان به آن افتاده است وجود دارد بعبارت دیگر از دیوار سربینی که در دیدگاه شان است دلزده و طاقی اند بیهودگی بر همه جایها و محیطها و مقتضیات گوناگون پرده پوش است ، ناچار ترجیح میدهند که «شاهد بی حضور» (۱) باشند و «غول کریمه زندگی» را تحمل نکنند .

مع الوصف می شود بروی بدینی نسلی تکیه کرد که بدینی شان صرفاً ریشه اجتماعی دارد یا بعبارت دیگر ناکامی نسلی را که مولود مقررات اجتماعی آن محیط است . حال این سئوال پیش می آید که این مقررات اجتماعی که از دیر باز حاکم بر جامعه است آیا باید تمامی و یکسره از میان برود ؟ نظر اینست که این مقررات باید با سیر زمان تخفیف یافته با آن سازگار شود حتی آداب و رسوم نیز به موقع و تحت تاثیر تحولات فکری تغییر شکل یابد .

بدبختانه نسلی که هم اکنون از آن یاد کردیم نسل بازنشسته و مردودی نیست . نسلی است که باید ستون جامعه اش نامید . جامعه قادر نخواهد بود که برستونهای بی بنیاد و سستی استوار باشد . این نسل ، نسل جوان است در این صورت به گمان سن باید عرضه پرورشش را پهن تر کرد تا او به رشد در طریق مثبت توانا باشد .

(۱) اشاره به گفته کافکا «بهترین شواهد آنهایی هستند که در محل جرم

حضور ندارند .»